

Deep three-dimensional description; Analyzing the fundamental elements of research in the works of Morteza Farhadi

Yasser Bagheri (PhD, Assistant Professor, Faculty of Development and Social Policy Department, University of Tehran, yaser.bagheri@ut.ac.ir)

ARTICLE INFO

Article History

Received: 2022/05/20

Accepted: 2022/10/11

Key Words:

Indigenous methodology,
Lexical archeology,
In-depth description,
transcendental realism

ABSTRACT

Years of practice and innovative encounters with the field have led to finding a special research approach and a special methodology that has equipped Morteza Farhadi to remove the formal layers of phenomena and reach social reality. Because these approaches and methods have emerged from the heart of Iranian society, they probably have a higher ability to overcome the difficulties of epistemology or the truth-seekers in this field. Therefore, clarifying the order of the mentioned techniques in Farhadi's works, which constitutes the problem of the present research, can help researchers to better understand Iran's society. The main goal of the current study was to try to extract the fundamental elements of the research, especially the indigenous methodology in the works of Morteza Farhadi and present a clear picture of it. The method of this research was qualitative and focused on the works of Morteza Farhadi. Based on the findings of the research, Farhadi uses a special methodology, which is called "deep three-dimensional description" while using transcendental realism. In this method, Farhadi pays attention to both the depth of the components of a phenomenon, its historical dynamics, and the geographical extent of the studied phenomenon. Thus, his method is a combination of case studies, historical and generalizable methods that are well correlated and have internal coherence.

توصیف ژرف سه‌بعدی؛ واکاوی عناصر بنیادین پژوهش در آثار مرتضی فرهادی

یاسر باقری (دکترای تخصصی، استادیار، هیئت علمی گروه توسعه و سیاست‌گذاری اجتماعی دانشگاه تهران؛

(yaser.bagheri@ut.ac.ir)

اطلاعات مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۱۹

واژگان کلیدی:

واره،

روش‌شناسی بومی،

باستان‌شناسی واژگان،

توصیف ژرف،

واقع‌گرایی انتقادی

چکیده

سال‌ها ممارست و مواجهات مبتکرانه با میدان سبب یافتن رویکرد پژوهشی خاص و روش‌شناسی ویژه‌ای شده که مرتضی فرهادی را به پس‌زدن لایه‌های صوری پدیده‌ها و دستیابی به واقعیت اجتماعی مجهز کرده است. این رویکردها و روش‌ها به دلیل آنکه از بطن جامعه ایران برآمده‌اند، احتمالاً توان بالاتری برای عبور از دشواری‌های شناخت‌شناسی یا رهنمان حقیقت در این میدان دارند؛ بنابراین تصریح انتظام فنون یادشده در آثار فرهادی که مسئله پژوهش حاضر را تشکیل می‌دهد، می‌تواند به شناخت بهتر پژوهشگران از جامعه ایران کمک کند. هدف اصلی پژوهش حاضر، کوشش برای استخراج عناصر بنیادین پژوهش به‌ویژه روش‌شناسی بومی در آثار مرتضی فرهادی و ارائه تصویری مصرح از آن است.

روش پژوهش پیش‌رو کیفی و معطوف به آثار مرتضی فرهادی است. براساس یافته‌های پژوهش، فرهادی ضمن بهره‌گیری از واقع‌گرایی استعلائی از روش‌شناسی خاصی بهره می‌برد که به اختصار «توصیف ژرف سه‌بعدی» نامیده می‌شود. فرهادی در این روش، هم به ژرفای اجزای یک پدیده، هم به پویایی تاریخی آن و هم به گستره جغرافیایی پدیده مورد مطالعه توجه دارد؛ بدین ترتیب روش وی، ترکیبی از روش‌های موردی، تاریخی و تعمیم‌پذیر می‌باشد که به‌خوبی همبسته و از انسجام درونی برخوردار است.

بیان مسئله

مرتضی فرهادی، مردم‌شناس ایرانی، بیش از شش دهه را صرف پژوهش در حوزه جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی کرده و از میان آثار وی تاکنون دو کتاب جایزه کتاب سال کشور را دریافت کرده است. آثار پژوهشی ایشان از سنت مقالات و کتاب‌های سطحی عصر ما فاصله چشمگیر دارد؛ ژرفای پژوهش‌های فرهادی به اندازه‌ای است که برای تدوین انتشار یک اثر ناگزیر سال‌های زیادی از عمر خود را صرف مطالعه و پژوهش در یک موضوع خاص کند، در حالی که بیشتر ساعات شبانه‌روز خود را به این کار اختصاص داده است. همان‌طور که انتظار می‌رود حاصل چنین پژوهش‌هایی، دستیابی به گزاره‌های علمی و نظری همراه با شواهد فراوان است که عموماً در مقابل نظریات و گزاره‌های نظری مسلط قرار می‌گیرد و تصویر متفاوتی از روستاییان، سپس در مقیاس بزرگ‌تر، ایرانیان و گاه مردم خاورمیانه و شرق ارائه می‌کند.

با وجود اهمیت پژوهش‌های فرهادی، تصور روشنی از روش‌شناسی او وجود ندارد. در بیشتر آثار توضیحی درباره روش‌شناسی ارائه نمی‌شود و در یکی از محدود آثار وی (واره) نیز که از بخش مجزای روش‌شناسی برخوردار می‌باشد، ژرفای آن بازتاب نیافته است.

با مطالعه کتاب واره مشخص می‌شود که کار بزرگی برای این توصیف ژرف و پراکندگی جغرافیایی واره (نوعی تعاونی سنتی زنانه در ایران) انجام شده که بیش از سه دهه به طول انجامیده است. پیداست که دستیابی به برخی از این دستاوردها بدون روش‌شناسی خاص و پیچیده ممکن نبوده است. فرهادی با دقت زیاد به گردآوری داده‌ها روی آورده و همزمان با فنون خاصی به تحلیل‌ها پرداخته است؛ با این حال در بخش روش‌شناسی کتاب واره (برنده کتاب سال و همایش بین‌المللی فارابی) صرفاً نکات محدودی ارائه می‌شود: ۲۲۰ آبادی کشور بررسی شده؛ با ۷۲ نفر در محل و ۱۸۰ نفر مسافر و مطلع از آن مناطق مصاحبه شده است (فرهادی، ۱۳۸۷، ص ۱۰۵-۱۶۰)؛ اطلاعاتی نیز درباره علل گزینش مناطق مورد بررسی ارائه می‌شود.

شناخت روش‌شناسی فرهادی در گرو مطالعه عمیق همه بخش‌های این اثر و مراجعه به سایر آثار ایشان می‌باشد تا

چگونگی گردآوری، تطبیق، تحلیل و استدلال وی آشکار شود؛ بدین ترتیب با توجه به آنکه روش‌ها و فنون به کارگرفته‌شده از سوی پژوهشگر یادشده تصریح نشده است، هدف اصلی پژوهش حاضر کوشش برای استخراج و ارائه تصویری مصرح‌تر از عناصر بنیادین روش‌شناسی فرهادی است و هدف کاربردی آن نیز معرفی ابعاد یک روش بومی و متناسب با پیچیدگی‌های جامعه ایران می‌باشد.

در اینجا اهمیت طرح چنین مسئله‌ای به‌طور خلاصه در چند بند بازگو می‌شود:

- راهنمایی برای دانشجویان و پژوهشگران: یکی از دغدغه‌های مهم دانشجویان و پژوهشگران، یافتن روش مناسب برای مواجهه با میدان پژوهش است؛ برای این امر آنها نیازمند روش‌شناسی مصرح هستند تا بتوانند آن را راهنمای عمل خود قرار دهند.

- پژوهش فرهادی ترکیبی از فنون متعدد و پیچیده است که می‌تواند بدیل مناسبی برای روش‌های مرسوم باشد. به نظر نگارنده عموم منابع موجود، دانشجویان را به‌سوی فنون خطی، ساده و سطحی ترغیب می‌کند و نیز طرح داعیه‌های بزرگ را مشروع می‌سازد؛ مثلاً انتظار می‌رود با چندصد پرسشنامه چندگزینه‌ای و یا تعداد معدودی مصاحبه عمیق بتوان واقعیت ژرف و پیچیده را به‌سادگی نمایان ساخت.

- در روش‌شناسی فرهادی، پژوهشگر به‌راوی ساده نقل‌قول‌های برآمده از مصاحبه فروکاسته نمی‌شود، بلکه وی وظیفه دارد تا با استدلال‌های دقیق و ابزارهای نقادانه به تبیین واقعیت بپردازد.

- در سال‌های اخیر متون فراوانی درباره روش‌های پژوهش مواجهه با میدان در علوم اجتماعی نوشته شده است اما بیشتر آنها ترجمه هستند و متون تالیفی نیز ارجاع دست‌دوم به همان متون ترجمه‌ای است؛ از این‌رو واکاوی روش یک پژوهشگر باتجربه ایرانی می‌تواند فضای متفاوتی را ایجاد کند.

- اهمیت جانبی چنین پژوهشی این است که در صورت موفقیت، می‌تواند به تقویت اعتمادبه‌نفس ملی در پژوهشگران داخلی کمک کند. بسیاری از متون که در کتاب‌های روش

درمی‌یابد که باید ضمن طرح‌ریزی و سازماندهی دقیق و فن مناسبی را برای پرداختن به پرسش خود برگزیند (نیومن، ۱۳۹۴، ص ۱۷). موریس دوورژه^۳ (۱۳۷۵، ص ۷۱) پژوهش علمی را شامل دو عنصر می‌داند: الف) تحقیق [یا مطالعه] و مشاهده وقایع؛ ب) تحلیل منظم آنها. او می‌افزاید بدون عنصر دوم، مشاهده و تحقیق یک کار تجربی خواهد بود و بدون عنصر نخست، تحلیل منظم چیزی جز استدلال فلسفی نخواهد بود. دوورژه دو عنصر یادشده را نه دو مرحله پیاپی و مستقل، بلکه آنها را درهم‌تنیده می‌داند؛ بدین ترتیب با کنار هم قراردادن دو بحث اخیر می‌توان گفت که گام‌های مورد اشاره نیومن لزوماً از گسست و توالی خطی پیروی نمی‌کند، بلکه تفکیک مراحل یادشده به‌منظور تشریح ساده اقدامات مختلف بوده است.

آنچه دنسکامب^۴ به این مباحث می‌افزاید؛ در مورد روش‌شناسی پژوهش است که وی آن را راهبرد پژوهش می‌نامد. به نظر وی پژوهشگران در طول پژوهش باید به‌طور مستمر دست به قضاوت، تدبیر و انتخاب‌زند که یکی از این تصمیم‌ها انتخاب راهبرد پژوهش است. او راهبرد را «برنامه اقدامی» تعریف می‌کند که «برای رسیدن به اهداف مشخصی» طراحی می‌شود» (دنسکامب، ۱۳۹۸، ص ۲) و راهبرد واحدی وجود ندارد که بتوان آن را به‌منزله بهترین راهبرد در تمام شرایط معرفی کرد. او توصیه می‌کند که برای انتخاب راهبرد به مواردی همچون هدف پژوهش، امکان‌پذیری راهبرد و اخلاقی بودن آن توجه شود (همان، ص ۲-۴)؛ بنابراین نمی‌توان یک روش‌شناسی ویژه (راهبرد خاص) را برای همه پژوهش‌ها توصیه کرد و تلاش پژوهش حاضر نیز استخراج روش‌شناسی فرهادی برای همه‌جا نیست، بلکه بیشتر معطوف به پژوهش‌های اکتشافی با شناخت ژرف و دارای فرصت زمانی مناسب است، هرچند فنون آن برای دیگران نیز الهام‌بخش می‌باشد.

پژوهش حاضر از منظر روش‌شناسی، تحقیق کیفی از نوع توصیفی-تحلیلی است که به واکاوی چندباره آثار مکتوب مرتضی فرهادی می‌پردازد و می‌کوشد تا به کمک توضیحات مصرح و ضمنی مکتوب در این آثار به روش‌شناسی وی پی‌ببرد.

تحقیق مورد ارجاع قرار گرفته‌اند، لزوماً از جایگاهی والاتر از اندیشه برخی پژوهشگران ایرانی قرار ندارد؛ باین حال ارجاع به پژوهشگران با تراز بالاتر داخلی چندان معمول نیست.

پیشینه و ادبیات پژوهش

متون فراوانی درباره آثار فرهادی نوشته شده است که در اینجا به چند نمونه اشاره می‌شود: مطیع (۱۳۸۱) بیشتر به توصیف ساده کتاب واره پرداخته و اطلاعات مصرح بخش روش‌شناسی کتاب را صرفاً تکرار کرده است. رمضان‌ی (۱۳۸۱) به اشاراتی بسیار محدود درباره روش‌شناسی واره بسنده می‌کند. لطفی (۱۳۹۱) نیز به اهمیت آثار فرهادی در ایجاد علم بومی پرداخته، اما به روش‌شناسی آنها نپرداخته است.

به‌طورکلی با مرور پژوهش‌هایی که آثار مختلف فرهادی را بررسی کرده‌اند، می‌توان گفت که اگرچه نویسندگان زیادی کوشش‌های علمی و دیدگاه‌های وی و نیز ابعاد بومی مندرج در پژوهش ایشان را تحسین کرده‌اند، اما به روش‌شناسی آن نپرداخته و یا اشاره محدودی به آن کرده‌اند؛ بنابراین در سطح مقالات موجود در پایگاه‌های علمی کشور (همچون مگیران، نورمگز و پورتال جامع علوم انسانی)، می‌توان ادعا کرد که پیش از اثر حاضر، هیچ اثری به‌طور خاص به واکاوی روش‌شناسی در آثار فرهادی نپرداخته است.

چنان‌که فلیک^۱ (۱۳۹۳) تأیید می‌کند، ادبیات نظری در پژوهش کیفی جایگاه مشابه با پژوهش کمی ندارد که چارچوب نظری پژوهش را ارائه کند؛ به‌ویژه آنکه پژوهش حاضر به شیوه استقرائی به واکاوی در آثار یک پژوهشگر خاص متمرکز است و می‌کوشد تا با واسازی یا گاه کنارهم گذاردن داده‌های مختلف به روش‌شناسی او پی‌ببرد. پس بخش نظری تنها معطوف به چند ملاحظه کلی در روش‌شناسی پژوهش‌های اجتماعی می‌شود.

در پژوهش علمی، پژوهشگر باید منطقی بیندیشد، از قوانین پیروی کند و گام‌های مشخصی را بارها تکرار نماید. پژوهشگر نظریه‌ها و ایده‌ها را به‌شیوه‌ای نظام‌مند با واقعیت ترکیب می‌کند و از قوه تصور و خلاقیت خود نیز بهره می‌گیرد. او به‌سرعت

2. Newman

3. Maurice Duverger

4. Denscombe

1. Flick

یافته‌های پژوهش

یافته‌های پژوهش به دو بخش کلی تقسیم و ذیل هر بخش، مباحث مربوطه بیان می‌شود؛ در بخش نخست به فلسفه روش پرداخته و وجوه هستی‌شناسی^۱ و معرفت‌شناسی^۲ در نگرش فرهادی بررسی شده است و در بخش دوم ابعاد گوناگون روش‌شناسی وی بحث خواهد شد.

بخش اول: فلسفه روش

اگرچه فرهادی در آثار خود به بحث درباره فلسفه روش خود نمی‌پردازد، شواهدی در آثارش وجود دارد که تاحدی می‌توان به رویکرد وی در این زمینه آگاه شد. آنچه در ادامه می‌آید حاصل کنکاش در آثار وی برای پاسخ به رویکرد فلسفه روش ایشان است:

پاسخ کوتاه در این زمینه آن است که رویکرد فرهادی از دیدگاه هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی با «واقع‌گرایی استعلانی»^۳ بسیار نزدیک است؛ بدین ترتیب، نخست آنکه مطابق رویکرد واقع‌گرایی استعلانی بر ساختارها و سازوکارهایی تأکید دارد که پدیده‌ها را تولید می‌کنند (توحیدی‌نسب و فروزنده، ۱۳۹۲، ص ۱۲)؛ دوم آنکه به‌طور صریح به واقعیتی بیرونی و مستقل از شرایطی باور دارد که افراد تحت لوای آن به واقعیت دست می‌یابند و سوم آنکه پژوهشگر را قادر به شناخت این واقعیت می‌داند (برت، ۱۳۹۷، ص ۱۵۸).

واقع‌گرایی استعلانی در آثار ابتدایی روی باسکار (۲۰۰۸) قابل مشاهده است و با وجود شباهت بسیار با «واقع‌گرایی انتقادی»^۴ (که در آثار بعدی و با تکامل یافتن رویکرد وی بروز می‌کند)، فاقد تأکید صریح بر وجوه انتقادی است؛ بنابراین عناصر اصلی واقع‌گرایی انتقادی (به جز عنصر رهایی‌بخشی) در این رویکرد نیز مورد تأکید قرار دارد. این امر با بحث مِروین هارت‌ویگ^۵ در مقدمه کتاب نظریه واقع‌گرایانه علم (باسکار،

۲۰۰۸، ص ix-xx) در مورد نسبت مباحث مرتبط با واقع‌گرایی انتقادی نیز همسو است؛ وی واقع‌گرایی استعلانی را زیرمجموعه طبیعت‌گرایی انتقادی و آنها را زیرمجموعه واقع‌گرایی انتقادی قرار می‌دهد. پس می‌توان انتظار داشت فردی از رویکرد واقع‌گرایی استعلانی تبعیت کند، اما با تمام عناصر واقع‌گرایی انتقادی همراهی نکند و این همان موضوعی است که در مورد آثار فرهادی قابل بیان است. در این راستا در ادامه نخست به توضیح مصادیق مشابه این رویکرد با واقع‌گرایی انتقادی در آثار فرهادی پرداخته، سپس به وجوه تمایز نیز اشاره خواهد شد.

در واقع‌گرایی استعلانی (و انتقادی)، ابژه‌های «گذرا»^۶ از «ناگذرا»^۷ جدا می‌شوند: اولی به ابزارهای در دسترس پژوهشگر مانند نظریات پیشین و روش‌ها اشاره دارند و دومی به رخدادهای ساختارها و سازوکارهای واقعی که جهان را می‌سازند. هر دوی اینها نیز مستقل از دانش افراد وجود دارند (برت، ۱۳۹۷، ص ۱۵۹). از آنجا که واقع‌گرایی استعلانی، ابژه‌های دانش را ناگذرا (نه گذرا) قلمداد می‌کند، از ایده‌آلیسم استعلایی^۸ فاصله می‌گیرد و از سوی دیگر با توجه به آنکه قلمرو ناگذرا را لایه‌لایه می‌داند، نه امور محدودی که بی‌واسطه مشاهده‌پذیرند، از تجربه‌گرایی نیز فاصله می‌گیرد (همان، ص ۱۶۰).

فرهادی نیز از نظر هستی‌شناسی، واقعیت را اموری مستقل از کردارهای شناختی می‌داند که از نظر معرفت‌شناسی، واقعیت یادشده قابل شناخت است، اما برای دستیابی به آن به مجاهدت علمی پیچیده‌ای نیاز دارد. در ادامه به شواهد تأییدگر این نکته اشاره می‌شود:

فرهادی در کارهای میدانی خود می‌کوشد تا به درک باورها و اعتقادات مردم محلی دست یابد (فرهادی، ۱۳۸۷ و ۱۳۹۱)، اما هدف وی از این اقدام پی بردن به واقعیت نهان در پس این باورهای قدیمی و بعضاً غیرمنطقی، و علل و کارکردهای آن است. فرهادی که به‌طور ضمنی بر چندلایه بودن واقعیت همچون واقع‌گرایان استعلانی و انتقادی (بنتون و کرایب،^{۱۰} ۱۳۸۹، ص ۲۳۳)

1. Ontology
2. Epistemology
3. Transcendental Realism
4. Baert
5. Critical Realism
6. Mervyn Hartwig

7. Transitive

8. Intransitive

9. Transcendental Idealism

10. Benton & Craib

مطالعه علم اجتماعی و کارکردهای آن در ایران اشاره کرد (فرهادی، ۱۳۸۷، ص ۷۸-۱۰۱؛ ۱۳۸۸، ص ۱۱-۱۵ و ۱۳۹۴). در بعد سوم نیز می‌توان به توصیه‌های مستمر فرهادی بر پیچیدگی میدان، لزوم برخورداری از پیش‌آگاهی قبل از ورود به میدان (فرهادی، ۱۳۸۷، ص ۱۶۲) و استفاده از یک رابط معتمد یا «خانه‌خواه» (همان، ص ۶۰) اشاره کرد. او به تمایزگذاری معرفت‌شناختی میان میدان علم اجتماعی و علم طبیعی (آزمایشگاه) توجه دارد: بسته به میزان مهارت پژوهشگر (در تعامل با مردم محلی) و شناخت فرهنگ میدان، کاهش سوءظن مردم و طرح پرسش‌های دقیق‌تر و متناسب‌تر، دستاوردهای پژوهش بسیار متمایز خواهد بود (همان، ص ۱۶۲-۱۶۴). با وجود نکات یادشده، نمی‌توان با اطمینان از طبیعت‌گرایی انتقادی در آثار فرهادی سخن گفت.

ویژگی دیگر واقع‌گرایان استعلائی و انتقادی آن است که همزمان از جبرگرایی اجتماعی (تقلیل عاملیت) و اراده‌گرایی (عکس آن) دوری می‌کنند (برت، ۱۳۹۷، ص ۱۶۹). فرهادی (۱۳۸۸، ص ۳۶۲) بر این نظر است که مرز میان جبر و اختیار به‌روشنی مشخص نیست و پیوسته در حال جابه‌جایی و نوسان ادراک است. آنها دو سر یک طیف نیستند، دو رویه یک سکه‌اند؛ «اختیار (...) حالتی از اجبار، و اجبار می‌تواند زائیده اختیار باشد. به نظر او انسان در دنیایی از جبرهای طبیعی و اجتماعی زندگی می‌کند و اختیار چیزی جز «فهم جبرهای مختلف، کشف برآیند آنها و ایجاد رخنه و در کل کنار آمدن و گزینش و سوار شدن و یا سواری‌دادن به اجبارهای گوناگون» نیست. او سوار شدن بر کشتی را حاصل شناخت جبر آب و تبدیل یک مانع به تسهیل‌گر می‌داند، سپس فرهادی این موضوع را در حوزه اجتماعی مورد بحث قرار می‌دهد؛ در واقع یک وجه مهم انتقادی بودن واقع‌گرایی انتقادی در همین میانه قرار دارد. تریگ^۲ (۱۳۸۶، ص ۳۵۳) ضمن بحث در مورد نسبت ساختار و عاملیت در بحث باسکار تأکید می‌کند که ساختارهای جامعه غالباً واقعی‌اند، اما امر فردی نیز این‌گونه است و چالش علم اجتماعی در رویکرد واقع‌گرایی انتقادی جدی‌گرفتن هر دو وجه بدون تأکید بر وجه دیگر است.

باور دارد، به پژوهشگرانی که به سطحی‌ترین لایه واقعیت بسنده کرده‌اند، نقد وارد می‌کند و می‌گوید مشکل بزرگی که سبب شده امکان نظریه‌پردازی روشنگرانه برای علوم اجتماعی ایران فراهم نشود؛ این است که «مصالحی که آنان فراهم کرده‌اند، بیشتر در بردارنده ادبیات شفاهی و مجموعه‌ای از باورهای خرافی و آیین‌های سوگ و سور است که بدون هیچ‌گونه تجزیه و تحلیل [و فراروی از این لایه سطحی] روی هم انباشته شده‌اند» (فرهادی، ۱۳۸۷، ص ۷۸-۷۹).

فرهادی ابژه مطالعه خود (جامعه ایران) را بسیار پیچیده می‌داند و تأکید دارد که همین موضوع در طول تاریخ حکومت‌ها را دچار شگفتی کرده است (همان، ص ۸۶)؛ او همچنین نسبت به «ساده‌پنداری واقعیت» هشدار می‌دهد و تأکید می‌کند که چنین امری منتهی به تقلیل‌گرایی و ساده‌بینی نظری خواهد شد (همان، ص ۸۴) و همین موضوع واقع‌گرایی فرهادی را از برخی از انواع واقع‌گرایی (ر.ک: باقری و غفاری، ۱۳۹۹) جدا می‌کند.

نکته دیگر اینکه فرهادی با ذکر مثال‌های فراوان از علوم طبیعی همچون زیست‌شناسی (فرهادی، ۱۳۸۷، ص ۸۷) به طبیعت‌گرایی روش‌شناسی نزدیک می‌شود، اما به نظر می‌رسد به محدودیت‌های طبیعت‌گرایی مورد اشاره باسکار (بنتون و کرایب، ۱۳۸۹، ص ۲۴۸)، به‌طور ضمنی آگاه است و با «طبیعت‌گرایی انتقادی»^۱ که تفاوت (و نه تقابل) موضوع اجتماعی و طبیعی را می‌پذیرد (توحیدی‌نسب و فروزنده، ۱۳۹۲، ص ۱۹۳) قرابت بیشتری دارد؛ در این زمینه بر سه بعد تأکید می‌شود: الف) تمایز میان ساختارهای اجتماعی و طبیعی (وابستگی به فعالیت عامل و نیز وابستگی مکانی و زمانی و مفهومی)؛ ب) موضوع خود بودن علم اجتماعی؛ ج) عدم امکان محصورکردن و آزمایش در علوم اجتماعی (بنتون و کرایب، ۱۳۸۹، ص ۲۴۸-۲۴۹). در آثار فرهادی مصادیقی قابل بیان است که تا اندازه‌ای موارد یادشده را پوشش می‌دهد: فرهادی بر تمایز میان قواعد توسعه در شرق و غرب تأکید دارد و حتی در مورد گذشته و اکنون جامعه خودمان نیز قائل به برخی تغییرات فرهنگی است (فرهادی، ۱۳۹۷، ص ۳۸-۴۳). شاید بتوان در بعد دوم به مباحث فرهادی در باب

2. Trigg

1. Critical Naturalism

- مطالعه اکتشافی و بنیادی را بسیار مهم‌تر از مطالعات کاربردی می‌داند و تأکید دارد که اگر اولی به‌خوبی انجام گیرد، قطعاً به دومی بدل خواهد شد (همان، ص ۸۶-۸۷).

- اگرچه از زبان ریاضی در پژوهش‌هایش بهره می‌گیرد (همچون تخمین تعداد بُنه و واره در کشور) (فرهادی، ۱۳۹۱)، اما مطالعات کیفی را در شرایط کنونی ایران برتر می‌داند (فرهادی، ۱۳۸۷، ص ۹۵).

- روش‌های مردم‌شناسی را به دلیل «چشم‌انداز کل‌گرایانه»، تأکید بر «پنجیدگی‌های فرهنگی»، «ارزش‌ها» و «روابط اجتماعی» و «نوآوری»ها مهم‌تر می‌داند (همان، ص ۸۹)؛ همچنین اهمیت «مستندسازی فرهنگی» و جلوگیری از «گم‌گشت‌های فرهنگی» بیشتر که سبب «نجات‌بخشی فرهنگی» و «ترمیم و بازتولید بافت‌های فرهنگی آسیب‌دیده» و نیز ایجاد «سرپل‌های ارتباطی بر گسل‌های پیش‌آمده» و به دنبال آن، تقویت «هویت فرهنگی» ما می‌شود، بر اهمیت روش‌های مردم‌شناسی نیز می‌افزاید (فرهادی، ۱۳۸۷، ص ۹۰-۹۱).

به‌طورکلی از بسیاری جهات، روش توصیفی فرهادی به روش مطالعه موردی و قوم‌نگاری نزدیک است؛ با این تفاوت مهم که افزون بر شناخت ژرف پدیده، روش وی در پی تعمیم در دو راستای هم‌زمانی (تعمیم در گستره) و در زمانی (تعمیم تاریخی) نیز هست؛ به‌همین دلیل در اینجا، روش پژوهش فرهادی را «توصیف ژرف سه‌بعدی» نامیده‌ایم؛ زیرا در سه بُعد مختلف تا حد قابل تأملی پیش‌روی می‌کند: الف) در مسیر ژرفای پدیده و شناخت ابعاد و جزئیات آن؛ ب) در گستره جغرافیایی و شناخت نمودها و بروزهای متفاوت آن در نقاط مختلف جغرافیایی؛ ج) در ژرفای تاریخی و شناخت دگرگونی‌های آن در طول تاریخ. ادامه به اهم نکات مرتبط با این ابعاد اشاره می‌شود.

۱. بعد نخست: شناخت ژرف از ابعاد آن پدیده

توصیف راهبردهای فرهادی در مطالعه ژرفای یک پدیده ذیل سه بحث قابل ارائه است:

با وجود تشابه فراوان رویکرد فرهادی با واقع‌گرایی انتقادی، عنصر مهم انتقادی در آن چندان قابل تأیید نیست، عنصر «رهایی‌بخشی» است که بر تغییر‌پذیر بودن ساختارهای اجتماعی تأکید دارد (همان، ص ۳۵۴)؛ در این باره دیدگاه فرهادی در وجوه سرکوبگری ساختارها، محافظه‌کارانه به نظر می‌رسد و جامعه‌پذیری و سازش با برخی از وجوه جبرها را ترغیب می‌کند (فرهادی، ۱۳۸۸، ص ۳۶۳)؛ البته فرهادی در حوزه توسعه و در مقیاس بین‌المللی به رهایی‌بخشی توجه دارد و کتاب صنعت بر فراز سنت از اساس با همین رویکرد نوشته شده، و در پی رهایی‌بخشی شرق از یوغ انقیاد غرب است (ر.ک: فرهادی، ۱۳۹۷) و کوشش وی برای درمان نگه‌داشتن توسعه از رویکرد ترومن^۱ و مکتب نوسازی^۲ نیز مصداق دیگری از این وجه انتقادی کشورهای جنوب را نشان می‌دهد (ر.ک: فرهادی، ۱۳۹۴، ص ۳۲-۴۸؛ سالمی قمصری و همکاران، ۱۳۹۹)؛ با این حال رهایی‌بخشی وی صرفاً در ابعاد سیاست و فرهنگ بین‌الملل خلاصه می‌شود و در نسبت با سنت و فرهنگ داخلی، رویکردی محافظه‌کارانه بر پژوهش‌های وی سیطره دارد. با تضعیف این عنصر در آثار فرهادی، قرارگرفتن رویکرد وی در زمره واقع‌گرایی انتقادی با دشواری روبه‌رو می‌شود؛ بنابراین چنان‌که بیان شد، رویکردش به واقع‌گرایی استعلائی (باسکار، ۲۰۰۸) نزدیک‌تر است که در آن، ضمن تأیید سایر وجوه واقع‌گرایی انتقادی، وجه انتقادی آن برجسته نیست.

بخش دوم: توصیف ژرف سه‌بعدی؛ روش‌شناسی فرهادی

پیش از پرداختن به جزئیات روش‌شناسی فرهادی، به برخی ترجیحات و تأکیدات کلی روش‌شناسی او اشاره می‌شود:

- فرهادی بر ضرورت پژوهش توصیفی و برتری فراوان آن بر روش تبیینی تأکید دارد (فرهادی، ۱۳۸۷، ص ۴۹-۵۰)؛ البته توصیف مورد نظر وی (چنانچه خواهد آمد)، توصیف دقیق، ژرف و پیچیده است.

- پژوهش خویش‌فرما را به دلیل اختیار در انتخاب موضوع و نیز دغدغه‌مندی برتر از پژوهشگر دارای کارفرما می‌داند (همان، ص ۳۳).

1. Truman

2. Modernization

الف) نقطه کانونی تمرکز و فراروی از صور ظاهری پدیده

فرهادی در حین تمرکز بر پدیده خاص مورد مطالعه، مراقب است تا کانون تمرکز بر وجوه ظاهری آن معطوف نباشد و بتواند صور مختلف آن را نیز شناسایی کند. او بارها (در گفتگو با پژوهشگر حاضر) این شعر عطار نیشابوری را بیان کرده است: «مرد می‌باید که باشد شه‌شناس / گر بیند شاه را در صد لباس» (عطار نیشابوری، ۱۴۰۱). در آغاز یکی از مقالاتش نیز نقل‌قولی از زیمل می‌آورد که گویای همین موضوع است: «مهم، قواعد بازی است، نه جنس مهره‌ها» (فرهادی، ۱۳۸۳).

فرهادی (۱۳۸۸، ص ۲۸۹) ذیل عنوان «اهمیت گونه‌شناسی در پدیده‌های اجتماعی» از «رده‌بندی‌های بنیادی» سخن می‌گوید که مانند یک صافی سبب می‌شوند که «واقعیت پدیده‌های اجتماعی از (...) زواید، لایه‌ها، لباس‌ها و نقاب‌های فریبنده ظاهری زدوده شود و طرح و ساخت اساسی و بنیادی واقعیت و قواعد و روابط اساسی بین پدیده‌های اجتماعی بر ما ظاهر شوند که غالباً تعمیم‌پذیر و جهان‌شمول نیز هستند؛ از این رو در مقالات فراوانی به گونه‌شناسی و طبقه‌بندی «همکاری» پرداخته است؛ برای نمونه در برهه‌ای به گونه‌شناسی یاریگری‌ها و تعاونی‌های سنتی در ایران می‌پردازد (همان، ص ۳۱۵، زمانی نسبت آن با سایر مفاهیم خویشاوند همچون «مشارکت»، «یاریگری»، «یاوری»، «تعاون» و «انبازی» را بررسی کرده (فرهادی، ۱۳۸۳) و گاه پژوهشی را نیز به نقد آرا در تعریف و گونه‌شناسی مفهوم یاریگری اختصاص داده است (فرهادی، ۱۳۸۱). کوشش فرهادی در تمام این موارد فراروی از مشخصات ظاهری و عرضی و دستیابی به ویژگی‌های بنیادین و طبقه‌بندی‌های اساسی است.

فرهادی در مسیر پس‌زدن پوسته و ظواهر موضوع مورد پژوهش در لحظه کنونی باقی نمی‌ماند و با واکاوی تاریخی و جغرافیایی مفهوم می‌کوشد تا به کنه آن پی ببرد. شاید بتوان این اقدام را مشابه همان کاری دانست که دورکیم^۱ (۱۳۹۸) در کتاب دربارۀ تقسیم کار یا به شکل عیان‌تر در «صور بنیانی حیات دینی» به کار بسته است (ر.ک: دورکیم، ۱۳۹۶)؛ بدین ترتیب فرهادی نیز به تأسی از

دورکیم برای بررسی ژرف یک پدیده اجتماعی می‌کوشد تا به صور بنیانی و به دنبال آن، درک بهتر آن مفهوم دست یابد.

فرهادی این تکنیک را به نحو قابل توجهی در مورد مفهوم همکاری به کار برده و در مقاله مهم «ساخت جهانی همکاری» به خوبی آن را نمایان کرده است و در نهایت ضمن بهره‌گیری از تکنیک یادشده به این نتیجه می‌رسد که انواع جوهری یاریگری و مشارکت/همکاری همه‌گامی و همه‌جایی است (فرهادی، ۱۳۸۳). او در این اثر می‌کوشد تا به ساختاری دست یابد که به‌مثابه ساختار ثابت و ذاتی مفهوم همکاری در گستره تاریخی مورد بررسی عمل می‌کند؛ بدین ترتیب با ثابت فرض کردن ساخت جوهری مفهوم همکاری، امکان شناسایی تغییرات مختلف عرضی متناسب با جوامع مختلف یا زمان‌های متفاوت را برای خود فراهم می‌کند.

همین موضوع توان فراروی از واژگان را در اختیار پژوهشگر قرار می‌دهد؛ برای نمونه او با استفاده از این امکان، واژه‌های «ایمچی» در اردبیل، «هیازه» در الیگودرز، «کایر» در بابل و «حشر» در سیرجان و «جمهور» در قم را در کنار یکدیگر و ذیل مفهوم «دگریاری» (یاری بدون عوض) می‌نهد و همچنین واژگان «آواجی»، «آدم به آدم»، «روجاری»، «اسمدادی» و «آلاپستا» به ترتیب از روستاهای همان شهرها را به یک معنا ذیل مفهوم «همیاری» (یاری دارای عوض متقابل) قرار می‌دهد (ر.ک: فرهادی، ۱۳۸۸، ص ۲۳۸-۲۳۹). این شیوه بهره‌گیری از واژه‌شناسی^۲ و ریشه‌شناسی^۳ صرفاً در این بخش مورد استفاده قرار نمی‌گیرد، بلکه به شکلی ژرف‌تر در بررسی ژرفای تاریخی یک پدیده به شکل ابتکاری و زیبایی به کار می‌برد که در بخش مربوطه خواهد آمد.

ب) درک تأمیت یک پدیده اجتماعی^۴

فرهادی برای مطالعه یک پدیده، آن را در تأمیت خود مورد بررسی قرار می‌دهد؛ مثلاً در پژوهش واره، جایگاه شیر در فرهنگ دامداری و شرایط خاص اجتماعی و اقتصادی مردم تحلیل

2. Terminology

3. Etymology

۴. اشاره به عبارت «پدیده تام اجتماعی» مارسل موس (ر.ک: فکوهی، ۱۳۸۱؛ به

نقل از فرهادی، ۱۳۸۸، ص ۳۰).

1. Durkheim

می‌باشد؛ درحالی‌که پژوهش‌های کمی و به‌ویژه پیمایش متکی بر نمونه‌گیری احتمالی است (دواس، ۱۳۹۳)، فرهادی با تکیه بر معیارهای فرهنگی، اجتماعی و زبان‌شناختی (و البته لحاظ مشابهت‌های جغرافیایی) به‌شیوه خاصی از تعمیم‌پذیری می‌پردازد که در خور تأمل است.

به نظر می‌رسد که روش فرهادی با دو سطح از نمونه‌گیری روبه‌روست؛ او نخست نمونه‌ای از پدیده مورد مطالعه را برگزیده که از نظر شناخت و دسترسی، سطره بیشتری بر آن داشته و پس از مطالعه ژرف به سطح دوم نمونه‌گیری روی آورده است: در این سطح به شناخت قلمرو قابل تعمیم نمونه و نیز مقایسه نموده‌های مختلف پدیده در مناطق متفاوت می‌پردازد؛ بدین ترتیب اگرچه در فصل اول کتاب واره بدون بحث درباره چنین تفکیکی به‌گزینهش نمونه پژوهش و چرایی آن پرداخته است (فرهادی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۴-۱۲۷)، اما با دقت بیشتر مشخص می‌شود که این شیوه نمونه‌گیری در آغاز پژوهش صورت نگرفته، بلکه پس از بررسی و شناخت نسبی درباره موضوع مورد مطالعه چنین امری رخ داده است. برای دفاع از این ادعا لازم است به محتوای واره رجوع شود: اگر به تاریخ گزارش‌های داوطلبان و دانشجویان مراجعه شود، نخستین گزارش مربوط به سال ۱۳۵۴ و آخرین آن مربوط به ۱۳۷۸ است؛ به عبارتی گردآوری داده‌های یادشده نزدیک به ۲۵ سال به طول انجامیده و در این سال‌ها مناطق مختلفی مورد بررسی قرار گرفته است که لزوماً ارتباطی با مناطق منتخب و نمونه مورد اشاره در کتاب ندارد؛ برای نمونه مناطق مورد بررسی (از خلال گزارش‌های داوطلبان) در سال‌های ابتدائی (تا پیش از انقلاب) بدین قرار بوده است: سیرجان، تربت‌جام، اصفهان، بروجرد، ملایر، خمین، تویسرکان و بهبهان (ر.ک: فرهادی، ۱۳۸۷، ص ۱۴۰-۱۴۷)؛ درحالی‌که مطابق نمونه اصلی پژوهش سه منطقه در نظر گرفته شده است: منطقه روستایی کمره، منطقه ایلی-روستایی سیرجان و منطقه جنگلی کوهستانی در شمال (همان، ص ۱۲۴-۱۲۶) و دست‌کم اصفهان، تربت‌جام و بهبهان در هیچ‌یک از دسته‌های یادشده قرار نداشته و بخشی از اطلاعات اولیه فرهادی از آن محل‌ها به‌دست آمده است؛ بنابراین به نظر می‌رسد پژوهشگر نه در آغاز بلکه در انتهای پژوهش

می‌شود؛ سازوکار واره و نسبت آن با گونه‌های سازمان‌های تعاونی تشریح شده، ساختار این سازمان محلی و نیز معیارهای مهم انتخاب نیروی انسانی در این سازمان به‌دقت تشریح می‌شود؛ سازوکار انباشت شیر و انواع فرآورده‌های آن به‌عنوان محصول غیرمستقیم سازمان واره ذکر و حتی ظروف شیر و ابزار اندازه‌گیری شیر در این معاوضه با دقت و شکیبایی وصف‌ناپذیری توصیف می‌شود. ابعاد توصیفات فرهادی از موارد یادشده نیز فراتر می‌رود و آداب و باورها، تقویم، جشن‌ها و آیین‌های مرتبط با واره، عوامل اقتصادی و غیراقتصادی تداوم‌بخش و فرایند آغاز تا پایان گردش شیر در سازمان واره... را با وسواس خاص یک رمان‌نویس، واقعه‌نگار تاریخی یا یک هنرمند چیره‌دست توصیف می‌کند. فرهادی در مسیر توصیف این بخش‌ها، چنان با بردباری و دقت و کنجکاوای پیش‌رفته که پژوهش اجتماعی به هنر فالیبافی نزدیک شده است: تاروپودهای پدیده با دقت تمام انتخاب شده و به هم پیوند خورده‌اند و در پس هر گره، بافتار فرهنگی میدان پژوهش تشریح شده و تحلیل هر بخش، گزاره‌ها و داده‌های گردآوری‌شده در نسبت آشکار با باورها و عقاید و مناسک فرهنگی معنا یافته است (ر.ک: فرهادی، ۱۳۸۷، ص ۲۳۷-۲۶۲).

۲. بعد دوم: گستره جغرافیایی

چارلز ریگین^۱ (۱۳۸۸) بر نارسایی پژوهش‌های کیفی و کمی منفرد تأکید می‌کند؛ پژوهش کمی به دلیل بررسی نکردن نکات ژرف موردها (کیس‌ها)^۲ و ارتباط نداشتن تبیین‌های آنها با این موردها و پژوهش کیفی به سبب تمرکز بر موردها و پنهان‌شدن پشت پیچیدگی واقعیت و ناتوانی در تعمیم دستاوردهای پژوهش مورد نقد قرار می‌گیرند (ریگین، ۱۳۸۸، ص ۱۵). چاره کار از نظر او «روش فازی» است؛ درحالی‌که روش سه‌بعدی فرهادی، این کاستی‌ها را به شیوه دیگری حل می‌کند. بعد اول این روش در بخش پیشین تشریح شد و اکنون پرسش آن است که گستره پژوهش در چنین رویکرد ژرف‌نگرانه‌ای چگونه تأمین می‌شود.

یکی از موضوعات کلیدی در این زمینه «نمونه‌گیری»^۳

1. Charles Ragin
2. Case
3. Sampling

کشور) بوده است؛ سپس می‌کوشد تا ضمن بررسی معانی آن واژگان و تناسب با نظام اجتماعی آن مناطق، توضیحاتی درباره آنها ارائه کند؛ بدین ترتیب تعمیم در رویکرد فرهادی صرفاً یافتن گستره جغرافیایی وجود پدیده مورد بررسی یا روابط آن نیست بلکه فراتر از آن، وی همزمان به تمایزات میان بخش‌های مختلف گستره مذکور نیز توجه دارد و آن را روایت می‌کند. پس می‌توان انتظار داشت که از این نظر تعمیم کمی‌گرایانه (با وجود هزینه اندک آن و برخی مزایای مناسب آن برای پژوهشگران) سطحی به نظر می‌رسد؛ درحالی‌که در تعمیم حاضر وجوه پیچیده مناطق مختلف و مردمان متمایز و حتی پیشینه تاریخی آن سازمان قابل توصیف خواهد بود. جالب آنکه فرهادی با وجود اینکه موفق به مطالعه میدانی در بیرون از مرزهای ایران نشده است، می‌تواند به استناد برخی شواهد تاریخی و جابه‌جایی‌های جمعیتی و... وجود واژه فراسوی مرزهای ایران را نیز پیش‌بینی کند.

البته فرهادی (۱۳۷۲) در پژوهش‌های محدودتر، صرفاً بخشی از این اقدامات را انجام داده است؛ برای نمونه در مورد «بُنه»، ابتدا متون و مقالات موجود، شناسایی و به‌دقت مطالعه شده‌اند، سپس با مطالعات میدانی متوسط تعداد اعضای هر تعاونی (۵ نفر) برآورد شده است؛ در ادامه به تخمین پراکندگی آن روی آورده و نشان داده که تقریباً همه یک میلیون کشاورز ایرانی (در سال ۱۳۲۰) عضو بنه بوده‌اند. بدین ترتیب به تعداد بنه‌ها (۲۰۰ هزار مورد) در سال ۱۳۲۰ دست یافته است؛ همین کار را در مورد شبکه مخاطب تعاونی‌ها نیز انجام می‌دهد و به این نتیجه می‌رسد که حدود ۴۲ درصد از جمعیت کشور، مستقیم و غیرمستقیم از این تعاونی‌ها بهره‌مند می‌شده‌اند (ر.ک: فرهادی، ۱۳۷۲).

۳. بعد سوم: ژرفای تاریخی و دگرگونی‌های آن

الف) دیرینگی

برای آشنایی با تکنیک‌های پی‌بردن به دیرینگی پدیده نزد فرهادی به اقدامات وی در پژوهش واژه اشاره می‌شود؛ نخست وی به کنکاش در متون مکتوب تاریخی پرداخته، اما اثری از «واژه» نیافته است؛ با این حال با خود اندیشیده که وقتی از اهلی‌کردن

(هنگام نگارش کتاب و طرح دسته‌بندی نهایی) لزومی ندیده است که بخواهد جزئیات مرحله به مرحله آن را بیان کند.

با مهندسی معکوس در پژوهش فرهادی می‌توان پی برد که پژوهش از «کمره» شروع شده که فرهادی با آن منطقه ارتباط نزدیکی داشته است؛ چون نخست اینکه آن منطقه زادگاه او بوده و شناخت کاملی نسبت به فرهنگ و اجتماع آن منطقه داشته است؛ دوم آنکه چنان‌که خود بر آن تأکید دارد، پیش از واژه، مطالعات فراوانی را در آنجا انجام داده و سه جلد کتاب و تعداد زیادی مقاله از آن استخراج کرده است؛ از این رو چنان‌که خود به‌خوبی بیان می‌کند: «با گویش و فرهنگ محلی منطقه آشنا و در برخی روستاها دارای پایگاه خویشاوندی، دوستی و آشنایی بوده است» (فرهادی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۵). دقیقاً همین موضوع در مورد سیرجان نیز صادق بوده و او «به واسطه کارهای پژوهشی دیگری که (...) در منطقه داشت [ه] و نیز به دلیل آشنایی قبلی با گویش و فرهنگ مردم منطقه، مشکل خانه‌خواه و راهنما (...) نداشته است» (همان، ص ۱۲۶)؛ بنابراین در روش‌شناسی فرهادی، وجود «پیش‌آگاهی نسبت به زبان و گویش، باورها و آیین‌های فرهنگی و نیز مسائل مذهبی، سیاسی و اقتصادی» برای مواجهه با میدان (در سطح اول نمونه‌گیری) ضروری است و بدون آن، پژوهشگر در پژوهش میدانی طرفه‌ای بر نخواهد بست (همان، ص ۱۶۲-۱۶۳).

در سطح دوم نوبت به تعمیم‌پذیری رسیده است. فرهادی برای بررسی تعمیم پدیده واژه به آماره‌ها متوسل نشده، بلکه نخست با چند معیار مهم مناطق مختلفی را برگزیده و سپس در هریک از آنها به بررسی پرداخته است؛ اهم معیارهای یادشده در مورد واژه عبارتند از:

برخورداری یا نابرخورداری از سبقه ایلیاتی مناطق مختلف، نظام‌های متفاوت دامداری، اقلیم (جنگلی، کوهستانی و...)، تنوع قومی (ترک، فارس، لر، ارمنی)، پراکندگی جغرافیایی مناطق مورد بررسی (فاصله مکانی آنها).

افزون بر موارد یادشده به ابزارهای زبان‌شناختی همچون واژه‌شناسی و ریشه‌شناسی نیز روی آورده و در پی شناسایی نام‌های واژه در هر منطقه (درون و بیرون نمونه و در کل گستره

دیرینگی یک پدیده دارد. فرهادی برای این موضوع نیز مصادیق فراوانی از میان آیین و باورهای مرتبط با واره بیان می‌کند (همان، ص ۱۸۶-۱۸۸).

ب) باستان‌شناسی^۱ واژگان و آیین‌ها

این بخش از روش‌شناسی فرهادی نیز پیچیده و بسیار الهام‌بخش است؛ چنان‌که مخاطب را به شگفتی وامی‌دارد که چگونه ممکن است ذیل بحث‌های متداول دیرینه‌شناسی و تبارشناسی و ابزارهای مختلف تحلیل تاریخی، چنین روشی این چنین نزدیک به ما و به زبان روان فارسی وجود داشته اما مورد غفلت قرار گرفته باشد:

فرهادی به اثبات دیرینگی پدیده موضوع مطالعه خود بسنده نمی‌کند، دست به کار پیچیده‌تری می‌زند تا نشان دهد که توصیف ژرف در نظر او تا چه اندازه از تصور ما مبتنی بر توصیف سطحی فاصله دارد و با چه دشواری‌ها و کنکاش‌های پیچیده‌ای همراه است؛ او می‌کوشد تا با استفاده از کمترین مصالح در دسترس (یعنی نام‌های آن پدیده، باورها و مراسم بازمانده مرتبط با آن و زمینه کلی تر محیط بر آن) به «ریشه‌های پدیده مورد مطالعه» و «چگونگی دگرگونی آن» پی ببرد. او به‌طور خاص در مطالعه واره برای این کار سه گام مهم را تعریف می‌کند:

۱. یافتن معنای نام‌های نامعلوم واره (نه معنای اصطلاحی آن)؛

۲. شناسایی ترتیب و توالی تاریخی آن؛

۳. ترسیم خطوط اصلی تغییرات.

پیمودن این گام‌ها با دشواری‌های فراوانی همراه است؛ برای نمونه مراجعه ابتدایی فرهادی به فرهنگ لغت‌های فارسی، عربی، سانسکریت و پهلوی برای یافتن یکی از نام‌های واره با عنوان «مائین» هیچ نتیجه‌ای در بر نداشت؛ از سویی فرهادی تأکید دارد که نام‌ها نمی‌توانند فاقد معنا باشند! به همین سبب به تکنیک خاصی روی می‌آورد که خود آن را «طیف نام‌ها» می‌نامد. پیش از پژوهش واره، کسروی برای پی بردن به نام شهرها و آبادی‌ها و خود فرهادی برای یافتن معنای نام‌های برخی از روستاها و شهرها در کتاب نامه کمره از این فن استفاده می‌کند (ر.ک: فرهادی، ۱۳۶۹؛ به نقل از فرهادی، ۱۳۸۷). طیف نام‌ها در واقع نوعی

میش، بز و گاو به ترتیب بیش از ۱۱ هزار، ۹/۵ هزار و ۷/۵ هزار سال می‌گذرد، بعید است که واره فاقد دیرینگی باشد؛ پس به بررسی گسترده و استدلال‌های جالبی در این زمینه دست می‌زند که می‌تواند برای پژوهشگران آموزنده باشد:

۱. گستردگی جغرافیایی واره: انتظار می‌رود که هرچه یک سازمان اجتماعی کهن‌تر باشد، در سطح جغرافیایی گسترش بیشتری داشته باشد؛ چون «اشاعه» مورد پذیرش و عمل اقوام بیشتری قرار می‌گیرد» (فرهادی، ۱۳۸۷، ص ۱۶۸). پس واره دیرینه است چون وی از راه مصاحبه با مسافران و مهاجران، توانسته رد واره را در آذربایجان، تاجیکستان، افغانستان و مناطق ایلی و روستایی سراسر ایران بیابد.

۲. گوناگونی نام واره: استدلال دوم بر این موضوع استوار است که گستردگی و دیرینگی، گوناگونی نام را نیز در بر دارد. فرهادی با کوشش فراوان، ۱۴۹ نام متمایز را برای واره در سراسر کشور یافته است (همان، ص ۱۶۹-۱۸۰).

۳. استدلال سوم چنین است که هرچه نام کهن‌تر باشد، معنای لغوی (نه اصطلاحی) آن ناشناخته‌تر خواهد بود. مصداق آن، نام کوه‌ها و برخی شهرها و روستاهاست. فرهادی با ارجاع به برخی از این نام‌ها که جز با روش‌های خاص و به کمک زبان‌های کهن‌تر (همچون پهلوی، اوستایی و سانسکریت) معنا نمی‌شوند، واره را واجد دیرینه چند هزار ساله می‌داند (همان، ص ۱۸۴).

۴. شاهد دیگر وجود نام‌های ترکی و ارمنی فراوان برای واره است که همگی معنای یکسانی دارند؛ استدلال و نتیجه‌گیری فرهادی در این باره چنین است که واره پیش از آمدن این اقوام به ایران وجود داشته و آنها عبارت فارسی یاد شده را به زبان خود از نو نام‌گذاری کرده‌اند (همان، ص ۱۸۵).

۵. استدلال دیگر برای دیرینگی واره، وجود مجموعه‌های فرهنگی پیرامون واره است؛ از جمله همراهی آن با اصطلاحات فراوان فنی، ارزش‌ها و قواعد و روش‌های گوناگون، مناسک ویژه، ابزارهای خاص و ضرب‌المثل‌ها و داستان‌های مرتبط با واره می‌باشد (فرهادی، ۱۳۸۷، ص ۱۸۶)

۶. استدلال آخر آنکه وجود بقایای رفتار و گفتار جادویی مسری و تقلیدی است که بنا به اصل بقایای تایلور نشان از

1. Archeology

• داده‌های مردم‌شناسی و باستان‌شناسی و تاریخی (و کوشش برای فهم واژگان در بستر تاریخی و اجتماعی خاص خود).
 فرهادی دسته‌بندی پنج‌گانه پیشین را براساس معیارهای بالا بررسی و توالی آنها را مشخص می‌کند: سه گروه واژگانی «میان»، «هندون» و «هندو»؛ به دلیل قرابت بیشتر با زبان اوستایی و...، کهن‌ترین طیف‌ها هستند؛ گروه واژگانی «نوبت» مربوط به دوره میانی و گروه واژگانی «بدهستانی» که معانی آشکار و وسعت کمتری دارند، جدیدترین طیف‌ها می‌باشند؛ بدین ترتیب به گام سوم در باستان‌شناسی خود وارد می‌شود:

او در گام آخر (یعنی ترسیم خطوط اصلی تغییرات با استفاده از معنای واژگان و شواهد مردم‌شناسی و تاریخی و...)، پس از کوشش ژرف خود به کشف بزرگی دست می‌یابد که در حوزه باستان‌شناسی نیز یک یافته جدید دانسته می‌شود. در اینجا تنها خلاصه به نتایج می‌پردازیم و از بیان استدلال‌های وی درمی‌گذریم:

در دوره مرتبط با طیف ابتدایی (میان)، «مالکیت عمومی فراگیر» برقرار بوده که بوم، آتش، خون و برخی از اموال در آن مشاع بوده است؛ درحالی‌که دوره تسلط طیف هندون (هم‌دام)، مالکیت عمومی محدودتر شده و به اشتراک در دام تنزل یافته است؛ دوره تاریخی بعدی یعنی هندو (هم‌دوم/ هم‌شیر) اشتراک به سطح شیر تنزل یافته است؛ چنان‌که احتمالاً مالکیت دام در اختیار برخی بزرگان طایفه قرار داشته، اما شیر دام‌ها به صورت اشتراکی مصرف می‌شده است. کشف چنین دوره‌ای که در آن حق عمومی بهره‌مندی از شیر و احتمالاً پشم دام‌ها (بدون برخورداری از حق مالکیت آن) وجود داشته، امری قابل توجه و نو است (فرهادی، ۱۳۸۷، ص ۲۰۷).

در دوره بعد (طیف نوبت)، رخداد بزرگی اتفاق افتاده و نظام خانوادگی پدرسالاری به خانوارهای مجزا تجزیه شده است؛ یک کلان به یک کلان اصلی و چند کلان فرعی تقسیم شده، اما هنوز با هم متحد بوده‌اند و با وجود چنین تجزیه‌ای، حق بهره‌مندی از شیر دام‌ها محفوظ مانده است. «نوبت» در این دوره به مسئولیت در قبال نگهداری گله یا تهیه فرآورده‌های لبنی اشاره دارد.

در دوره آخر (طیف معاوضه)، با کلان‌های گسسته‌شده و

دسته‌بندی از واژگان خویشاوند است و حاصل کنارهم قراردادن نام‌های پراکنده مرتبط با واژه و استخراج نام‌های مشابه ذیل یک طیف خاص است؛ بنابراین فرهادی زمانی به معنای واژه مائین پی می‌برد که آن را در کنار دیگر نام‌های هم‌طیف آن، همچون «مانی»، «منی»، «مهیو»، «میننی» و «میون» و... می‌گذارد و از آن به اشکال تغییر یافته «میان» (madhya در سانسکریت و mean در انگلیسی) دست می‌یابد و در نهایت با ریشه‌شناسی می‌تواند معنای «اشتراک، همبازی، در میان نهادن چیزی و...» را از آن استخراج کند (فرهادی، ۱۳۸۷، ص ۱۹۰-۱۹۴).
 بدین ترتیب فن یادشده می‌تواند معنای واژگان ظاهراً بی‌معنا را آشکار کند.

در این مرحله فرهادی به تعداد زیادی طیف دست می‌یابد که در اینجا برای تسهیل بحث، آنها را ذیل پنج عنوان کلی قرار می‌دهیم و برای خلط‌نشدن با طیف نام‌ها، از عبارت «گروه واژگانی» برای آن استفاده می‌کنیم؛ بدین ترتیب پژوهشگر به پنج گروه واژگانی دست می‌یابد: «میان»، «هندون»، «هندو»، «نوبت» و «بدهستانی». در ادامه سایر نتایج را براساس همین پنج دسته کلی توضیح می‌دهیم.

فرهادی برای انجام گام دوم یعنی یافتن توالی زمانی برای واژگان پراکنده و یا طیف‌های حاصله فاقد ترتیب، پنج معیار را مد نظر قرار می‌دهد و می‌کوشد تا به کمک آنها دریابد که کدام واژگان قدیمی‌تر و کدام یک متأخرند:

- وسعت طیف؛
- گسترش جغرافیایی؛
- ارتباط هر طیف با لایه‌های زبان فارسی و زبان‌های خویشاوند سانسکریت و اروپایی: زبان‌های ایرانی در پژوهش مذکور به سه دوره زبان باستانی (هزاره دوم ق.م تا قرن ۴ و ۳ ق.م)؛ دوره زبان ایرانی میانه (از قرن ۴ و ۳ ق.م تا قرن ۸ و ۹ میلادی) و دوره جدید زبان ایرانی (از قرن ۸ و ۹ میلادی تا کنون) تقسیم شده‌اند؛ آنگاه می‌کوشد تا نسبت گروه واژگانی و طیف‌ها را با این دوره‌ها مشخص سازد.
- میزان روشنی و ابعاد معنای لغوی واژگان (انتظار می‌رود که معنای نام‌های متأخر آشکارتر باشد)؛

د) پیوست‌انگاری در عین پوشش گسست‌ها

فرهادی با ردّ رویکردهای گسست‌گرایانه تأکید دارد که اگر رفتار و جوامع انسانی پیوستگی نداشت، شناخت آدمی و جوامع انسانی امری ناممکن می‌شد (فرهادی، ۱۳۸۸، ص ۳۹۶)؛ به باور وی حتی اگر بپذیریم که «از یک رودخانه بیش از یک‌بار نمی‌توان عبور کرد»، بدین معنا نیست که بار دوم رودخانه به کویر یا دریا بدل می‌شود، بلکه به معنای اندکی تغییر است (همان، ص ۳۹۵)؛ با این حال چنین نیست که بگوییم او وجود گسست‌ها را از اساس رد می‌کند؛ فرهادی در تحلیل خود وجوه گسست را نیز شناسایی کرده اما همچنان آن را در تحلیل پیوست‌انگارانه خود تبیین می‌کند.

برای نمونه در پژوهش واره، معنا و فهم از واره را در طول تاریخ یکسان نمی‌انگارد و با هوشمندی نشان می‌دهد که عبارت واره در دوره‌های مختلف تاریخی معانی بسیار متفاوتی داشته است: «ظرف واژه واره با دگرگونی‌های سازمان واره تغییر نکرده بلکه به تدریج محتوای آن دگرگون شده و معانی جدیدی به خود گرفته است» (فرهادی، ۱۳۸۷، ص ۲۱۳). فرهادی دست‌کم سه معنای متمایز را برای واره یافته است: دوره اول به معنای «مال [دام و دارایی]»، دوره دوم به معنای «نوبت [نوبت نگهداشت دام‌ها و بهره‌مندی از شیر آنها]» و دوره سوم به معنای «معاوضه و بده‌بستان [شیر]». فرهادی حتی دگرگونی نوع سازمان واره را نیز یادآور می‌شود: تغییر از یک سازمان تعاونی خودیاری مشاع به سازمان تعاونی همیاری [مفروز] (همان).

بدین ترتیب به نظر می‌رسد رویکرد خود را در گفتگو با نقدهای دیرینه‌شناسانه فوکو (۱۴۰۰) قرار دهد: آیا دوره‌بندی یادشده به معنای سه دوره گسسته نیست؟ چگونه چنین گسست‌هایی را می‌توان ذیل رویکرد پیوست‌انگارانه تبیین کرد؟! فرهادی به خوبی رویکرد پیوست‌انگارانه خود را از این نقد می‌رهاند: «بین این سه دوران و ساخت جاافتاده [و نسبتاً پایدار]، ساخت‌ها و حالت‌های میانجی و نااستوار بیشتری وجود دارد که موجب شده گذار از این مراحل به تدریج و به‌آهستگی انجام شود» (فرهادی، ۱۳۸۷، ص ۲۲۳). مصداق این گذار پیوسته و تدریجی، تغییر رویکرد اقتصادی به فرآورده‌های لبنی از نظام

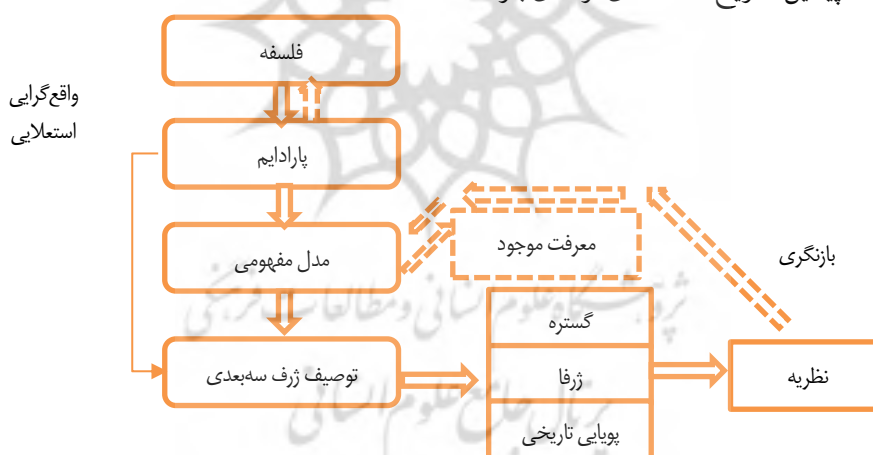
خانواده‌های مجزا و مستقلی رویرو هستیم که این‌بار در قالب معاوضه به تبادل شیر ذیل سازمان واره روی آورده‌اند.

بدین ترتیب فرهادی موفق به ارائه تصویر تاریخی پویایی از رخدادهای مختلف مرتبط با واره می‌شود که حاصل باستان‌شناسی براساس مفاهیم و واژگان موجود یا همان بقایای رخدادهای گذشته بوده است. البته این تحلیل صرفاً معطوف به ریشه‌شناسی واژگان نبوده است، بلکه بررسی آیین‌ها و باورهای بازمانده در فرهنگ دامداری نیز به شواهدی برای تحلیل او بدل شده‌اند. او خود به برخی از باورها و آیین‌ها در این باره اشاره می‌کند که در مناطق مختلف گردآوری کرده است و نشانه مشاع‌بودن و غیرقابل فروش بودن شیر در گذشته‌های بسیار دور را از آن استخراج می‌کند: زشت شمردن فروش فرآورده‌های لبنی در برخی مناطق، جشن‌های مرتبط با شیردوشی و مشک‌زنی و توزیع رایگان آن در برخی روزهای خاص. از نظر فرهادی این آیین‌ها که در یک روز یا ایام خاص انجام می‌گیرند، بقایای دورانی هستند که وضعیت مذکور در تمام سال برقرار بوده است (فرهادی، ۱۳۸۷، ص ۲۱۴-۲۳۴).

ج) دستیابی به علل تداوم و کارکردهای پدیده

فرهادی به تأسی از دورکیم (۱۳۸۷، ص ۱۱۰) میان علل پیدایش و تداوم یا همان کارکردهای یک پدیده اجتماعی تمایز قائل می‌شود (فرهادی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۱) و می‌کوشد تا با توضیح کارکردهای متفاوت پدیده مورد مطالعه، علل تداوم آن را نیز تشریح کند؛ برای نمونه در پژوهش «واره»، نخست به وجوه فرهنگی تداوم‌بخش واره از جمله جایگاه پدیده مهم «سفیدمانی» در فرهنگ ایرانی می‌پردازد و سپس به بررسی کارکردهای اقتصادی و غیراقتصادی آن روی می‌آورد. فرهادی در این زمینه نیز بررسی مفصلی انجام داده و کوشیده است تا با فهم جایگاه واره در اقتصاد روستایی و عشایری، کارکردهای واره و علل تداوم‌بخش آن را نشان دهد. در سطح غیراقتصادی نیز کارکردهای مختلف سازمان مذکور از دیدگاه وجوه مختلف اجتماعی، ارتباطی و روانی بحث شده و در پایان، زنانه بودن آن و نقش فراغت و از آن مهمتر استقلال اقتصادی زنان در تداوم واره بررسی شده است (همان، ص ۲۶۷-۳۱۰).

واقع‌گرایی استعلائی است و وی هنگام مواجهه با توصیف مستشرقین از ایرانیان (و به‌ویژه روستاییان و کشاورزان ایرانی)، به واقعیتی فراسوی این ادعا باور دارد و خود می‌کوشد تا با واکاوی واقعیت موجود به بازسازی تصویر یادشده روی آورد. در این مسیر استراتژی پژوهشی وی صرفاً به پس‌کاوی که تناسب بیشتری با واقع‌گرایی استعلائی دارد (بلیکی، ۱۳۸۴)، محدود نیست و او ضمن طرح بحث درباره معرفت موجود با توصیف سه‌گانه ژرف خود گستره، ژرفای تاریخی و پیچیدگی‌های غیرسطحی پدیده مورد مطالعه را تشریح می‌کند و هم‌زمان به واکاوی سازوکارها و ساختارهای تعیین‌بخش واقعیت موجود می‌پردازد و چرایی و چگونگی آن را تبیین می‌کند. معرفت برآمده از این کنکاش پژوهشی عموماً به بازنگری در نظریات مسلط و گاه مسلم موجود (معرفت از پیش موجود) می‌انجامد؛ بدین ترتیب با تأسی از ایمان و کلاته (۱۳۹۲) در ترسیم سلسله‌مراتب معرفت می‌توان براساس دریافت نگارنده از آثار فرهادی، نموداری به صورت زیر ارائه کرد.



نمودار ۱: سلسله‌مراتب معرفتی در آثار فرهادی

می‌رسند، روش پژوهش فرهادی همچون درخت گردویی است که زمان طولانی برای بارور شدن نیاز دارد، اما چون به ثمر نشست تا سالیان دراز می‌توان از آن بهره برد. در جامعه‌ای که به کوتاه‌مدت بودن شهرت دارد (ر.ک: همایون کاتوزیان، ۱۴۰۰) که چنین روشی بسیار نادر، اما در مانگر است.

با توجه به بند بالا پیشنهاد می‌شود:

• سازمان‌های پژوهشی (همچون دانشگاه‌ها و پژوهشکده‌ها)

مالکیت عمومی به مالکیت خصوصی گسترده در دوره حاضر است: در نظام مالکیت عمومی، با رایگان بودن شیر و کل فرآورده‌های آن روبه‌رو بوده‌ایم؛ اما به‌مرور زمان تا چند دهه پیش به سطح رایگان بودن دوغ کاهش یافته است و همین روند نیز در دهه‌های اخیر به تدریج از همه مناطق در حال محو شدن است (همان)؛ بنابراین فرایند یادشده بسیار تدریجی و تغییرات آن به‌صورت بخشی و جزئی نمودار می‌شود، نه دفعی و در قالب یک گسست تمام‌عیار.

نتیجه‌گیری و پیشنهاد

به‌طور کلی در روش‌شناسی فرهادی، سلسله‌مراتب معرفتی به شکل مشخصی بیان نشده است و آنچه در اینجا بیان می‌شود، نوعی مهندسی معکوس برای واکاوی رویکرد فرهادی در هر یک از اجزای یادشده است؛ بنابراین بحث درباره سلسله‌مراتب معرفتی در اینجا با نوعی گمانه همراه خواهد بود.

همان‌طور که در مباحث پیشین تشریح شد، اتکای فرهادی بر

در مجموع، روش فرهادی که در اینجا توصیف ژرف سه‌بعدی نام نهادیم می‌تواند به‌مثابه یک روش پژوهش کیفی، تصویر نسبت جامع و تاریخی از پدیده مورد مطالعه ارائه دهد؛ روش یادشده نیازمند کوشش و دقت بسیار است و در زمره مطالعات زمان‌بر قرار می‌گیرد، اما دستاوردهای بزرگ و فراوانی به همراه دارد که می‌توان سال‌ها از آن بهره‌برداری کرد. اگر پژوهش‌های متداول همانند کاشت حبوبات کوتاه‌مدت ثمر می‌دهند و به اتمام

با الگوگرفتن از مراکز تحقیقات اجتماعی در فرانسه می‌توان بخشی از موظفی اساتید دانشگاه را به مشارکت در مراکز تحقیقات ویژه دانشگاه انتقال داد تا با روش ژرف‌نگرانه فرهادی به مطالعه درازمدت پردازند. می‌توان پایان‌نامه‌های دانشجویان را نیز به‌عنوان بخشی از این بررسی ژرف تعریف کرد تا هم پژوهش‌های بی‌ربط کاهش یابد و هم دانشجویان در یک مطالعه بزرگ مقیاس و دوراندیشانه سهیم شود.

دست‌کم برای یک موضوع اساسی کشور، چنین روشی را در دستور کار قرار دهند تا ثمرات آن ارمغانی برای آیندگان باشد. شاید اقدامات دهه ۱۳۴۰ «مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران» تجربه موفق مشابهی باشد که اگر با روش مورد اشاره در این پژوهش همراه می‌شد، ثمره‌های بیشتری بار می‌آورد.



منابع

۱. ایمان، محمدتقی و احمد کلاته (۱۳۹۲)، روش‌شناسی علوم انسانی نزد اندیشمندان مسلمان، تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۲. باقری، یاسر و غلامرضا غفاری (۱۳۹۹)، «تحلیل انتقادی، کوششی روش‌شناختی برای مواجهه با مناسبات قدرت»، فصلنامه علمی روش‌شناسی علوم انسانی، ش ۱۰۵، ص ۲۶، زمستان، ص ۶۹-۸۱.
۳. برت، پارک (۱۳۹۷)، فلسفه علوم اجتماعی: به سوی پراگماتیسم، ترجمه محمد هدایتی، تهران: نشر شب‌خیز.
۴. بلیکی، نورمن (۱۳۸۴)، طراحی پژوهش‌های اجتماعی، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر نی.
۵. بنتون، تد و یان کرایب (۱۳۸۹)، فلسفه علوم اجتماعی: بنیادهای فلسفی تفکر اجتماعی، ترجمه شهناز مسمی‌پرست و محمود متحد، تهران: نشر آگه.
۶. تریگ، راجر (۱۳۸۶)، فهم علم اجتماعی، ترجمه شهناز مسمی‌پرست، تهران: نشر نی.
۷. توحیدی‌نسب، زینب و مرضیه فروزنده (۱۳۹۲)، رئالیسم انتقادی، تهران: مؤسسه بوستان کتاب.
۸. دنسکامب، مارتین (۱۳۹۸)، راهنمای پژوهش خوب برای تحقیقات اجتماعی کوچک مقیاس، ترجمه سجاد علیزاده و سجاد یاهک، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۹. دواس، دی ای (۱۳۹۳)، پیمایش در تحقیقات اجتماعی، ترجمه هوشنگ نائی، تهران: نشر نی.
۱۰. دورکیم، امیل (۱۳۸۷)، قواعد روش جامعه‌شناسی، ترجمه: علی محمد کاردان، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۱۱. دورکیم، امیل (۱۳۹۶)، صور بنیانی حیات دینی، ترجمه باقر پرهام، تهران: نشر مرکز.
۱۲. دورکیم، امیل (۱۳۹۸)، درباره تقسیم کار، ترجمه باقر پرهام، تهران: نشر مرکز.
۱۳. دوورژه، موریس (۱۳۷۵)، روش‌های علوم اجتماعی، ترجمه خسرو اسدی، تهران: امیرکبیر.
۱۴. رمضان، اسماعیل (۱۳۸۱)، «واره»، پژوهشی بی‌منت باران، جهان کتاب، اردیبهشت، ش ۱۴۵ و ۱۴۶، ص ۴۶-۴۷.
۱۵. ریگین، چارلز (۱۳۸۸)، روش تطبیقی: فراسوی راهبردهای کمی و کیفی، ترجمه محمد فاضلی، تهران: نشر آگه.
۱۶. سالمی‌قمصری، مرتضی؛ سهراب یزدانی؛ مرتضی فرهادی و فرشاد مؤمنی (۱۳۹۹)، «اصل چهار ترومن و امکان توسعه در ایران (...))»، برنامه‌ریزی رفاه و توسعه اجتماعی، ش ۴۳، تابستان، ص ۱۶۱-۱۹۷.
۱۷. عطار نیشابوری (۱۴۰۱)، منطق الطیر، سامانه برخط «گنجور».
۱۸. فرهادی، مرتضی (۱۳۶۹)، نامه کمره، تهران: امیرکبیر.
۱۹. فرهادی، مرتضی (۱۳۷۲)، «بنه‌شناسی: پیشینه پژوهش و نقد آرا در چگونگی پیدایش بنه»، فصلنامه علوم اجتماعی، دوره ۲، ش ۲، ص ۹۷-۱۲۴.
۲۰. فرهادی، مرتضی (۱۳۸۱)، «نقد آرا در تعریف‌ها و گونه‌شناسی‌های مفهوم یاریگری»، مجله انسان‌شناسی، دوره ۱، ش ۱، بهار و تابستان، ص ۱۰۱-۱۲۱.
۲۱. فرهادی، مرتضی (۱۳۸۳)، «ساخت‌های جهانی همکاری همه‌گامی و همه‌جایی بودن انواع جوهری یاریگری و مشارکت»، فصلنامه علوم اجتماعی، دوره ۱۱، ش ۲۶، تابستان، ص ۱-۲۳.
۲۲. فرهادی، مرتضی (۱۳۸۷)، واره؛ درآمدی به مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی تعاون، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۲۳. فرهادی، مرتضی (۱۳۸۸)، انسان‌شناسی یاریگری، تهران: نشر ثالث.
۲۴. فرهادی، مرتضی (۱۳۹۱)، فرهنگ یاریگری در ایران، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۲۵. فرهادی، مرتضی (۱۳۹۴)، «به راه بادیه رفتن (...))»؛ بررسی انتقادی فصلنامه علوم اجتماعی (...))، فصلنامه علوم اجتماعی، ش ۷۰، پاییز، ص ۱-۱۲۱.

۲۶. فرهادی، مرتضی (۱۳۹۷)، صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن؛ انسان‌شناسی توسعه‌نیافتگی و واگیره پیشرفت پایدار و همه‌سویه فرادادی و فتوتی در ایران، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.
۲۷. فکوهی، ناصر (۱۳۸۱)، تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی، تهران: نشر نی.
۲۸. فلیک، اووه (۱۳۹۳)، درآمدی بر تحقیق کیفی، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
۲۹. فوکو، میشل (۱۴۰۰)، دیرینه‌شناسی دانش، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهاننیده، تهران: نشر نی.
۳۰. لطفی، بهنام (۱۳۹۱)، «واره؛ یک تعاونی به وسعت ایران؛ درباره تلاش اکتشافی دکتر فرهادی در تولید دانش بومی»،
- سوره اندیشه، ش ۶۱ و ۶۰، تیر و مرداد، ص ۴۹-۵۰.
۳۱. مطیع، ناهید (۱۳۸۱)، نقد کتاب واره؛ نوعی تعاونی سنتی کهن و زنانه در ایران، فصلنامه علوم اجتماعی، ش ۱۷، بهار، ص ۱۵۵-۱۶۰.
۳۲. نیومن، ویلیام لاورنس (۱۳۹۴)، شیوه‌های پژوهش اجتماعی: رویکردهای کیفی و کمی، ترجمه حسن دانائی‌فرد و سیدحسن کاظمی، تهران: مؤسسه کتاب مهربان نشر.
۳۳. همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۴۰۰)، ایران جامعه کوتاه مدت؛ و سه مقاله دیگر، ترجمه عبدالله کوثری، تهران: نشر نی.
34. Bhaskar, R (2008), A Realist Theory of Science, London and New York: Routledge.

